



قبله اهل وفا، شمشیر حق

بررسی روایتی عرفانی از حادثه کربلا در مثنوی زبده الأسرار

مقدمه

«کربلا»، «عاشورا» و «حسین»، واژگانی هستند که مردمان تمام عصرها آنها را درک کرده و به گونه‌ای با آنها پیوند خورده‌اند. گستره معنایی حادثه عاشورا، آن را در طول زمان و موقعیت‌های تاریخی گوناگون، مستعد و آماده تفسیرها و تأویل‌های تازه گردانیده و ناظر و خواننده را به تعمق در ابعاد گوناگون این حادثه واداشته است. دیدگاه عرفانی و معرفتی، از جمله نظرگاه‌هایی است که همیشه مورد توجه علما و شاعران شیعه و روشنفکران بوده است. در پرتو این نوع نگرش، بسیاری از اعمال، اقوال و حوادث عاشورایی، رنگ و معنای دیگری به خود می‌گیرد و نگاه شاعر، به عمق و باطن این موضوعات معطوف می‌شود. عرفا در این نظرگاه، وقایع کربلا را با سیر و سلوک اهل دل و سیر انفسی آنها تطبیق می‌دهند و در نگاهشان، کربلا وادی سیر و سلوک عاشقان است. در این منظر، آنچه حسین و کاروانش را به کربلا کشاند، فقط «عشق» است و آنچه حوادث عاشورایی را توجیه می‌کند، رابطه عاشقانه بین محب و محبوب، یعنی رابطه بین حسین و حضرت حق، است.

این نوع نگرش در ادبیات عاشورایی ما سابقه دیرینی ندارد و میراثی عاشورایی، از قرن چهارم هجری قمری، با شعر کسایی مروزی در رثای سیدالشهداء آغاز گردید و تا دوره صفوی فراز و نشیب خاصی را طی کرد. در طی این شش قرن، شاعران زیادی در رثای حضرت سیدالشهداء مرثیه سرودند که در این میان، عرفا سهمی بسزا داشتند. گروهی از عارفان، نظیر خواجه عبدالله انصاری، باباطاهر عریان و ابوسعید ابی‌الخیر، اشعاری را با زبان ساده در مدح و منقبت حضرت اباعبدالله الحسین سرودند و گروه دیگری از عارفان، نظیر مولوی، عطار و سنایی، با زبان پُر از رمز و راز به این حادثه نگریستند و پرده از اسرارش برداشتند.

تا دوره صفوی، نگرش عرفانی با طیف وسیعی وارد ادبیات عاشورایی نشده بود؛ لیکن با ظهور سلسله صفویه و رشد چشم‌گیر مرثیه و منقبت اهل بیت - علیهم السلام - کم‌کم نگرش و قرائت عرفانی به این حادثه رشد پیدا کرد، تا اینکه این رشد و سیر صعودی، در عصر ناصری به

اکرم کرمی*

چکیده

این مقاله به معرفی صفی‌علی‌شاه اصفهانی، و اثر عرفانی‌اش، زبده الأسرار، می‌پردازد؛ کتابی که بازتاب وسیع عشق و عرفان را در حوادث عاشورایی به نظم می‌کشد. نگارنده می‌کوشد تا بخش‌هایی از این منظومه، نظیر به میدان رفتن حضرت علی‌اکبر، شهادت حضرت علی‌اصغر، شهادت حضرت عباس و امام حسین - علیهم السلام - را تحلیل کند و آن را با اقوال عرفا و اصطلاحات عرفانی تطبیق دهد.

واژه‌های کلیدی: حسین بن علی (ع)، عرفان، فناء فی الله، فناء فی الشیخ، صفی‌علی‌شاه، زبده الأسرار



حضرت عباس(ع) از منظر صفی‌علی‌شاه

صفی‌علی‌شاه به داستان حضرت عباس و سقایت ایشان نگاه عرفانی دارد. در این مثنوی، حضرت عباس(ع) اسوه وفاداری است، که با شنیدن صدای العطش کودکان از خیمه‌ها، تمام وجود خویش را پیشکش اباعبدالله الحسین(ع) می‌کند و با شتاب به سمت فرات حرکت می‌کند:

قبله اهل وفا، شمشیر حق

فارس میدان قدرت، شیر حق

بر حسین از یک صدای العطش

دست و سر را کرد با هم پیشکش

دست هشت و سوی حق بی‌دست رفت

اشتر کف کرده تا حق مست رفت (صفی اصفهانی، ۱۳۴۱: ۱۳۴)

در این قسمت، صفی‌علی‌شاه، عیاری حضرت عباس را در قالب خطاب به نفس خویش، به زیبایی و هنرمندانه به تصویر می‌کشد. او در این اشعار، آینه تمام‌نمای یک مرید در برابر مراد است. حضرت عباس بن علی(ع) در خطاب به خویش می‌گوید:

گر نیفتد از بدن در عشق یار

دست باشد بر بدن بهر چه کار؟

سر که در عشقت نگردد پیش جنگ

سر مخوانش، هست بر تن بار ننگ

سینه کز عشقت نشان تیر نیست

سینه نبود آن، حسیب کهنه‌ای ست

رفتم اینک، همتی خواهم ز شاه

بلکه آرم آبی اندر خیمه‌گاه

یعنی آید آیم از عشقت به روی

ریزد از آیم، نریزد آبروی (همان: ۱۳۶)

نجم رازی در کتاب مرصاد العباد یکی از ویژگی‌های مریدان را «عیاری» برمی‌شمرد و می‌گوید: «سالک باید در این راه، عیاروار رود؛ که کارهای خطرناک بسیار پیش آید. باید که لابلای وار، خود را دراندازد و هیچ عاقبت‌اندیشی نکند و از جان ترسد، و روزی هزار بار باید که سر خود را زیر پای تو اوند نهاد...» (رازی، ۱۳۸۰: ۱۴۹).

صفی‌علی‌شاه در ادامه اذعان می‌کند که حضرت عباس در پی آوردن آب نبوده است؛ زیرا خود دریای وجود است و هفت دریا در برابر جود و سخای وی، به اندازه یک قطره نیست:

ز آنچه گفتم با تو اندر این کتاب

باز پنداری که رفت او بهر آب

هست عباس علی خود بحر بود

چشمه ایجاد و ینبوع وجود

هفت بحر از بحر جودش یک نم است

بحر امکان، خود جهانی زان یم است

تا نپنداری که رفت از بهر آب

سوی میدان با چنان شور و شتاب (صفی‌علی‌شاه، ۱۳۴۱: ۱۳۶)

شاعر از آغاز معتقد است که اصولاً بانگ «العطش» کودکان، دعوت داعی بوده است، که عباس بن علی در پی اجابت آن، سر و دست نثار کرد و با این کار می‌خواست در اولین مرحله، آموزگار آداب طلب در میان سالکان باشد:

شکوفایی رسید. در این زمان، آثار عاشورایی نه تنها از نظر کمیت رشد درخور توجهی داشتند، بلکه رشد آنها از نظر کیفیت نیز شایان توجه است. در این دوره، نزدیک به ۲۰ شاعر با مشرب عرفانی و معرفتی، به تطبیق حادثه عاشورا با وادی‌های عرفانی و سلوکی پرداختند.

در قرن سیزدهم، عرفان عاشورایی از حیطة چند قصیده یا ترکیب‌بند یا ترجیع‌بند عرفانی پا فراتر گذاشت و ۵ منظومه عرفانی در قالب مثنوی خلق شد: روضة الأسرار سروش اصفهانی، اشارات الحسینیة، اثر عنقای طالقانی، دیوان آتشکده، سروده نیر تبریزی، زبدة الأسرار صفی‌علی‌شاه اصفهانی و گنجینه الأسرار عمّان سامانی، برجسته‌ترین آثار این عصر هستند. در این میان، زبدة الأسرار صفی‌علی‌شاه، به رغم محتوای بسیار پخته، از شهرت کمتری برخوردار است.

حاج میرزا حسن اصفهانی، مشهور به صفی‌علی‌شاه، در سوم شعبان ۱۲۵۱ هـ ق در اصفهان متولد شد و پس از ۶۵ سال زندگی، در ۲۴ ذی‌القعده ۱۳۱۶ هـ ق در تهران درگذشت. مقبره او خانقاهی است که مریدانش در محله شاه‌آباد تهران ساخته‌اند. جمع کثیری به او ارادت می‌ورزیدند و او را قطب سلسله نعمت‌اللهی می‌شناختند. صفی‌علی‌شاه مردی دانا و سخن‌سنج و نیک‌مخضر و خوش‌صحبت بود و مریدانش از او کرامت‌ها نقل می‌کنند. او طبعی روان و منطقی استوار داشته است. آثار صفی‌علی‌شاه، زبدة الأسرار، بحر الحقایق، عرفان الحق، میزان الفرقه، تفسیر و دیوان غزلیات و قصاید است که همه به طبع رسیده است (ر.ک: دهخدا، ذیل حرف «ص»).

طبع صفی‌علی‌شاه بیشتر به قالب مثنوی متمایل بود و آثار منظوم خود را در سبک عراقی سروده است. آثار وی به سبب احاطه‌ای که به مقولات عرفانی، حکمی و سلوکی داشت، سرشار از مفاهیم اشراقی و عرفانی است. وی در مثنوی زبدة الأسرار خویش، حادثه عاشورا را از بُعد عرفانی، اشراقی و ملکوتی تجزیه و تحلیل کرده و با قرائت عرفانی از فرهنگ عاشورا، حرکتی نو و جدید را در قلمرو شعر عاشورا آغاز کرده است. می‌توان گفت: یکی از مستقل‌ترین آثار عرفانی عاشورایی، اثر ارزنده این شاعر بزرگوار است و عمّان سامانی، که گوی شهرت را در این زمینه ربوده است، از زبدة الأسرار تأثیر پذیرفته و با این اثرپذیری، اثری شگرف را آفریده است. استاد مرتضی مطهری درباره شعر عمّان و صفی‌علی‌شاه چنین می‌گوید: «برداشت عمّان سامانی یا صفی‌علی‌شاه از این نهضت، برداشت‌های عرفانی، عشق الهی، محبت الهی و پاک‌بازی در راه حق است، که اساسی‌ترین جنبه‌های قیام حسینی، جنبه پاک‌بازی او در راه حق است» (کلانتری، ۱۳۸۱: ۴۷).

این کتاب ارزشمند، با تحلیل حدیث «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا، فَأَخْبَيْتُ أَنْ أَعْرِفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكِي أَعْرِفَ» آغاز و با مدح و منقبت حضرت رسول اکرم(ص) و حضرت علی(ع) گشایش می‌یابد. در این مثنوی، مضامینی چون شهادت حضرت علی اصغر، شهادت حضرت علی اکبر، آمدن حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه از کوفه به کربلا جهت یاری امام حسین(ع)، میدان‌داری حضرت عباس، مکالمه حضرت زینب با برادر، مکالمه امام حسین(ع) با حضرت سجاد(ع) و تقویض خلافت صوری و معنوی به وی، مکالمه حضرت سکینه با پدر، شهادت عبدالله بن الحسن، شهادت امام حسین(ع) در قتلگاه و... مشاهده می‌شود. در این مقاله به تحلیل چند بخش از آن پرداخته می‌شود.



رفت میدان با چنان شور و طلب
تا تو را آموزد آداب طلب
دعوت عشق است بانگ العطش
آن صدا را دست و پا کن پیشکش (همان)
چنان که عطار نیشابوری در منطق الطیر خویش، وادی طلب را همان
گونه توصیف می‌کند:

چون فرود آیی به وادی طلب
پشت آید هر زمانی صد تعب
صد بلا در هر نفس آنجا بود
طوطی گردون مگس آنجا بود
مال، اینجا بایدت درباختن
ملک، اینجا بایدت درباختن
در میان خوئت باید آمدن
وز همه بیرون ت باید آمدن...
چون دل تو پاک گردد از صفات
تافتن گیرد ز حضرت نور ذات
چون شود آن نور بر دل آشکار
در دل تو یک طلب گردد هزار
گر شود در راه او آتش پدید
ور شود صد وادی ناخوش پدید
خویش را از شوق او دیوانه‌وار
بر سر آتش زنی، پروانه‌وار (عطار، ۱۳۷۷: ۲۶۹)

در دومین مرحله، حضرت عباس(ع) ادب مرید نسبت به
مراد را به سالکان می‌آموزد. ساقی تشنه لب به فرات می‌رسد؛
از آب فرات نمی‌نوشد و لب تشنه بازمی‌گردد. مضمون ادب
مرید نسبت به مراد، در کتاب‌های عرفانی بیان شده است. در
کتاب مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة ادابی ذکر شده است که
به نقل آن اکتفا می‌شود:

«پانزده، ادب است، که مرید را با شیخ مراعات آن، از لوازم
بود. یکی از آنها، تسلیم تصرفات شیخ شدن است. باید که
طریق تنفیذ تصرفات او در نفس و حال خود گشوده و هر چه
فرماید، متقاد و مستسلم و راضی بود؛ چه، جوهر ارادت و

محبت او جز بدین طریق روشن نگردد و عیار صدق او جز بدین معیار
معلوم نشود؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى
يُحَكِّمُوا كَمَا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء/۶۵)؛ ولی چنین نیست. به پروردگارت قسم که
ایمان نمی‌آورند، مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف
است، داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای، در دل‌هایشان احساس
ناراحتی نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند» (کاشانی، ۱۳۸۲: ۱۵۵).

صفی‌علی‌شاه این کار حضرت عباس را نشان وفاداری آن حضرت
معنا می‌کند و وفا را اولین قدم برای رسیدن به فقر و فنا قلمداد می‌کند:

مشک را پر آب کرده، بازگشت
سوی خرگه شاه میدان تاز گشت
پاس اکرام وفا را آن جناب
تشنه برگشت از دریای آب

گر تو را دل جانب اهل وفاست
این خود ای جان، معنی فقر و فناست
مر فنا را شد وفا اول قدم... (همان: ۱۴۹-۱۵۰)

«فقر و فنا» از مضامین مهم در کتاب‌های عرفانی است. «فقر در
اصطلاح سالکان عبارت از فناء فی الله است و آنچه فرموده‌اند که الفقرُ
سوادُ الوجهِ فی الدَّارین عبارت از آن است که سالک بالکلیه فانی فی الله
شود، به حیثیتی که او را در ظاهر و باطن و دنیا و آخرت وجود نماند و
به عدم اصلی و ذاتی راجع گردد، و آن را فقیر حقیقی گویند» (گوهرین،
۱۳۶۷: ج ۸، ص ۳۱۵). جنید بغدادی در باب «فقر» می‌گوید: «فقر، خالی
شدن دل است از اشکال» (ابوالقاسمی، ۱۳۸۴: ۱۹).

«فنا در نظر صوفیان عبارت است از فراموش کردن ماسوی‌الله.
مستغرق شدن در مشاهده صفات الوهیت است؛ به این معنی که صوفی
در طی سلوک به جایی رسد که همه تعینات او محو شود و جز
مشاهده صفات الهی، چیز دیگری برایش باقی نماند. سالک در
این مرحله است که ترک هوشیاری گوید و ماضی و مستقبل از
او فوت شود و جز حضرت احدیت، در سراسر وجود چیز دیگری
نبیند» (گوهرین، ۱۳۶۷: ج ۷، ص ۳۵۷-۳۵۸).

نفی حادث، ترک هستی کردن است
روی بر اعلا ز پستی کردن است
ترک هستی، زین تعین رستن است
بر وجود منبسط پیوستن است
بی تعین چون شدی تو فانی‌ای
از طبیعت رسته ربانی‌ای
این چنین عباس در میدان فقر
ترک هستی کرد و شد سلطان فقر
نی، همین در ترک جان همّت گماشت
هر چه می‌بودش تعین، وا گذاشت (صفی اصفهانی، ۱۳۴۱:
۱۵۰-۱۵۱)

در سومین مرحله، حضرت عباس «فناء فی الشیخ» را به
سالکان می‌آموزد. «فناء فی الشیخ عبارت است از تبدل و تحول
صفات مرید به صفات شیخ و به عبارت دیگر، فناء مرید در
مراد است؛ که اولین مرتبت فنا می‌باشد» (سعیدی، ۱۳۸۳: ۵۹۷).
در این مرحله، وجود حضرت عباس(ع)، در وجود حسین بن علی(ع) فانی
می‌شود.

چون نماند هیچ آثاری به جا
گشته‌ای در وی فناء فی الفنا
در حسین این سان علم‌دار حسین
شد فنا، تا یافت اسرار حسین
کرد سر سودا به بازار حسین
در دو عالم گشت سردار حسین (همان: ۱۳۷)

حضرت علی اکبر(ع) از منظر صفی‌علی‌شاه

یکی از شخصیت‌های عاشورایی، حضرت علی اکبر(ع) است که
صفی‌علی‌شاه به شهادت آن حضرت نگاهی عرفانی دارد.
حضرت علی اکبر وقتی پدر را در میدان جنگ تنها دید، نزد مراد
خویش رفت و:





گفت کای سلطان ملک و جان و دین
 واصلان را منزل حقّ البقین
 برق عشقت سوخت یکجا خرمنم
 سالک راه فنایت نک منم
 هر که در راه تو سر داد، آن ولی ست
 ترک سر کردن کنون کار علی ست
 من علی ام در تو، لیکن دانی ام
 فانی ام، گر لایق آن دانی ام
 باز هشتم بر تو کار خویش را
 کار با مولا بود درویش را
 رهرو اینک جان من در راه تو ست
 واقف از عالم دل آگاه تو ست
 آدمم تا از تو گیرم رخصتی

خضر راه عشق، اینک همتی (همان، ۱۳۴۱: ۱۷۱)

حضرت علی اکبر پس از رخصت از مراد خویش، وارد میدان جنگ شد. وی در میدان هرچه غیر از مراد خویش بود، نفی کرد و بر پرده‌های کثرت، شمشیر «لا» زد تا از پس آن، آفتاب وحدت جلوه گر شد:

چون به میدان دست بر شمشیر زد
 تیغ لا بر فرق غیر پیر زد
 ذات باقی نیست یعنی جز حسین
 عین نفی اند این تمام و نفی عین...
 شمس میدان تاب وحدت بر فروخت
 پرده‌های عقل و کثرت را بسوخت
 هستی وهمی سحاب کثرت است
 در پی آن، آفتاب وحدت است
 هستی شهزاده چون شد بر کنار
 ابر و شد، شمس حق شد آشکار (همان: ۱۷۳-۱۷۴)

صفی‌علی‌شاه در بخش مرثیه‌سرایی حضرت علی اکبر(ع)، بار دیگر ادب مرید نسبت به مراد را در قالب اذن گرفتن آن حضرت از پدر و مولای خویش و نیز ترک هر چه را که غیر از خواسته مراد و مولاست، مطرح می‌کند.

وقتی حضرت حق، وجد و ذوق حضرت علی اکبر را در میدان جنگ مشاهده کرد، وی را سالک مجذوب ساخت و دلش را مرکز اسرار الهی قرار داد تا نور الهی در آن وارد شود و ظلمات کثرت از آن خارج. در عرفان، جذبه حضرت حق عبارت است از «تقرّب بنده، بی رنج و سعی در طی منازل، به سوی حق؛ و به مقتضای عنایت خداوند است» (سجادی، ۱۳۸۶: ۲۸۵).

حرص او چون دید معشوق وجود
 بی تأمل جلوه دیگر نمود
 بیشتر شد وجد و ذوق باده خور
 کرد ساقی باده را پالوده‌تر
 بعد هتک سر او، جانان او
 کرد غالب سر خود بر جان او
 گشت غالب بر دلش جذب الأحد

شد دلش مغلوب سر لا تعد
 گشت شارق نور صبح معتدل
 شد در او ظلمات کثرت مضمحل (صفی اصفهانی، ۱۳۴۱: ۱۷۵)
 «ذوق» و «وجد» از موضوعات اصلی کتاب‌های عرفانی است. عطار در باب «ذوق» می‌گوید:
 ذوق چیست؟ آگاه معنی آمدن
 نه به تقوا، نه به فتوا آمدن
 وی «ذوق» را قدرت دریافت معانی، معنا می‌کند (ابوالقاسمی، ۱۳۸۴: ۸۶).

به اعتقاد غزالی، «وجد» در مراحل نهایی عشق افزایش می‌یابد؛ زیرا در مراحل نهایی مسیر عشق، که هیچ چیز جز معشوق برای عاشق دل خواه نیست، شدت «وجد»، عامل مؤثری برای پیوستن عاشق به معشوق است. از این سخن می‌توان پی برد که «وجد»، در مراحل ابتدایی مسیر عشق نیز وجود دارد؛ منتها در مراحل متعالی تر افزایش می‌یابد. «چون به کمال تر برسد، این سلوت نیز بر خیزد؛ که سلوت در عشق، نقصان بود. وجدش زیادت شود و هر اشتیاقی که وصال از او چیزی کم تواند کردن، آن معلول و مدخول بود. وصال باید که هیزم آتش شوق بود» (همان: ۲۱۴).
 بعد از این مرحله، حضرت علی اکبر از پس پرده کثرت، نور توحید و واحد را در وجود امام و مقتدای خویش، حسین بن علی(ع) مشاهده می‌کند:

سر لو کشف الغطا شد منجلی
 دید راز آن علی را این علی
 چیست لو کشف الغطا؟ توحید عین
 هیکل توحید نبود جز حسین
 شد چو بر وی کشف اسرار وجود
 دید در دار وجود اندر شهود
 جز حسین بن علی دیار نیست

اوست فرد و هیچ با او یار نیست (اصفهانی، ۱۳۴۱: ۱۷۵)
 بعد از طی این مراحل، حضرت علی اکبر به مقام فنا در شیخ می‌رسد؛ اما هنوز به مقام فنا فی الله نرسیده؛ زیرا هنوز تعیینی با وی است و چون نفی این تعیین شود، علی اکبر به «فناء فی الذات» خواهد رسید. صفی‌علی‌شاه در این مورد چنین توضیح می‌دهد:

عارفی که گوهر اسرار سفت
 این مقام را فنا فی الشیخ گفت
 ذات تو چون شد فنا در ذات شیخ
 نفی اوصاف تو شد و اثبات شیخ
 شیخ چون حق را بود اوصاف ذات
 تو شدی اینجا فنا فی الصفات
 چون که از وی نفی این اثبات شد
 عارفش گوید فنا فی الذات شد (همان: ۱۷۶)

آن تعیین، آخرین منزل سالک و در نزد اهل دل بسیار گران است. حضرت علی اکبر آن تعیین را «ثقل الحدید» بیان می‌دارد: آن تعیین آخرین منزل بود





بس گران در نزد اهل دل بود
گفت زین رو زاده شاه شهید
این تعین را به جان ثقل الحدید (همان: ۱۷۹)
حضرت علی اکبر به خیمه‌گاه بازمی‌گردد تا پیر آخرین تعین وی را
از بین ببرد:

گرچه ز اقسام تعین رسته‌ام
کرده سنگینی آهن خسته‌ام
زین تعین ساز جانم را خلاص
تا شوم مطلق ز قید عام و خاص (همان)

صفی‌علی‌شاه این «ثقل الحدید» را ذات سالک معنا می‌کند و در
پایان، اشاره‌ای به مَهر کردن دهان حضرت علی اکبر به خاتم، توسط امام
حسین (ع) دارد. «خاتم» نزد عارفان، سالکی را گویند که مقامات را طی
کرده و بلوغ یافته باشد (سجادی، ۱۳۸۶: ۳۳۵). صفی‌علی‌شاه
معتقد است مَهر کردن دهان جناب علی اکبر برای این است
که وی اسرار الهی را فاش نکند:

ثقل آهن عین ذات سالک است
کان به جا و مابقی مستهلک است
لاجرم ز آیینۀ او شاه جود
رنگ آن عین ثبوتی را زدود
چون علی در ذات عالی شد فنا
زان فنا، شد مالک مُلک بقا
پس دهانش را به خاتم مَهر کرد
تا نگردد فاش راز اهل درد (صفی اصفهانی، ۱۳۴۱: ۱۸۰)

حضرت علی اصغر (ع) از منظر صفی‌علی‌شاه

حضرت علی اصغر و شهادت ایشان، از جمله موضوعات
بحث‌برانگیز حوادث عاشورایی است که هر کس از ظن
خویش به این موضوع می‌نگرد. صفی‌علی‌شاه به این ماجرا
با مشرب عرفانی نگریسته است و تأویلات خاص خویش را
دارد. وی بیان می‌دارد حسین بن علی (ع) هنگامی که آخرین
سربازانش را از دست داد، نوای اسرارآمیزی را از خود سر داد
که این نوا، سرّ الله بود؛ خاصیتش، تمییز خبیث از طیب و رشد
سالکان حقیقی و رساندن آنها به مقام فنا و مالکیت ملک بقاست. در این
زمان، حضرت علی اصغر (ع)، که همجنس سرّ الله بود، با شنیدن نوای
الهی، به امید جان‌نثاری، دست از مهد راحتی کشید و قنداق جان را در
هم درید تا آن نوای بی‌نواپی را پاسخ دهد.

تا نماند غیر حق دمساز حق
بانگِ هَلْ مِنْ ناصری شد راز حق
کیست کاین دم ز منصوروی زند
ناصر بالذات را یاری کند؟
اندرین دشت بلا حق جو شود
او همه حق گردد و حق او شود
در ره عشقم فنا گردد کنون
مالک ملک بقا گردد کنون...
بود طفلی شیرخوار اندر حرم

کآفرینش را پدر بُد در کرم
گرچه خوانند اهل عالم اصغرش
من ندانم جز ولی اکبرش
بر امید جان‌نثاری آن زمان
خویش را افکند از مهد امان
دست از قنداق جان بیرون کشید
بندهای بسته را بر هم درید
بانگ برزد کای غریب بی‌نوا
نیستی بی کس هنوز، این سو بیا
مانده باقی بین ز اصحاب کرم

شیرخوار خسته‌جانی در حرم (همان: ۷۷-۷۹)

صفی‌علی‌شاه در این بخش اشاره‌ای به مفهوم مقدم بودن فنا بر بقا
دارد. «بقا» در نزد عارفان عبارت است از بدایت «سیر فی الله»؛
چه، «سیر الی الله» وقتی منتهی شود که بادیۀ وجود را به قدم
صدق، یکبارگی قطع کند، و سیر فی الله آنگاه متحقق شود که
بنده را بعد از فنا از مطلق وجودی، ذاتی مطهر از لوث حدثان
ارزانی دارد تا بدان، در عالم اتّصاف به اوصاف الهی و تخلّق به
اخلاق ربّانی ترقی کند (سجادی، ۱۳۸۶: ۱۹۸).

عین‌القضات با ذکر تمثیلی زیبا، فنا را مقدمۀ بقا می‌داند و
می‌گوید: دانی ای عزیز که جمال لیلی با عشق شیفته مجنون
چه گوید؟ می‌گوید ای مجنون، اگر غمزه‌ای زخم، اگر صد هزار
مجنون صفت باشند که همه از پای درآیند و افتادۀ غمزه‌ما
شوند. گوش دار که مجنون چه می‌گوید؛ می‌گوید فارغ باش، که
اگر غمزه تو فنا دهد مجنون را، وصال و لطف تو بقا دهد مجنون
عاشق را؛ اگر چه فنا از معشوق باشد، هم بقا از معشوق یابد.

و در جای دیگر، وصال را موقوف بر فنای عاشق می‌داند: ای
جوان‌مرد! اگر پنبه با آتش عشق‌بازی کند، آتش با او چه گوید؟
گوید وصال ما می‌ذول است تو را از جانب کرم ما؛ ولیکن موقوف
است این وصال بر فنای تو. تا تو باشی، هرگز وصال نبود. اندر
ره عشق یا تو گنجی یا من (ابوالقاسمی، ۱۳۸۴: ۱۹۲-۱۹۳).

حضرت اباعبدالله الحسین (ع) با شنیدن نوای علی اصغر، با
خداوند به مناجات می‌پردازد:

بانگ زد کای ساقی بزم الست
شیرخوار از کودکی شد می‌پرست
شیرخوار عشق ز امداد پیر

شد ز بوی باده مست و شیرگیر (صفی اصفهانی، ۱۳۴۱: ۸۴)
علی اصغر در وزن، کوچک و در قیمت، بی‌بدیل و بهترین ارمغان به
درگاه خداوند است.

عزم کوی دوست چون داری، بیا
ارمغانی بر به درگاه خدا
قابل شاه ارمغان کوچک است

کو به قیمت بیش و در وزن اندک است (همان: ۸۵)

حضرت قاسم بن الحسن (ع) از منظر صفی‌علی‌شاه

یکی دیگر از اصحاب عاشورایی، حضرت قاسم بن الحسن است.
صفی‌علی‌شاه درباره‌ی وی چنین می‌گوید: وقتی صدای طبل جنگی





برخاست، وی از خود بی خود شد و دیگر خبری نه از وی ماند و نه از تعلقاتش:

بانگ طبل آن پیک حق است ای کیا
که زند بر عاشقان حق صلا
آری آری، کی کند صبر و شکیب
عاشقی را که زند بانگش حبیب؟
عاشقم من، گشته‌ام قربان لا
جان من نوبتگه طبل بلا
فارغم از طمطراق و از ریا
قُلْ تعالوا گفت جانم را بیا
عیش و شادی نزد عاشق لعبت است
من نه طفلم، نه بر آتم حاجت است
من به فرق عیش و شادی پا زدم

عیش عاشق ترک جان است، آدمم (همان: ۱۶۲-۱۶۳)

حضرت قاسم آن طبل جنگی را پیک حضرت حق معنا کرد
و صبر و شکیبایی خویش را در برابر بانگ حبیب از دست داد؛
عاشقانه پا بر سر تعلقات گذاشت و به سوی میدان نبرد رفت.

حضرت حسین(ع) از منظر صفی علی شاه

حضرت اباعبدالله الحسین(ع) نیز چنین تعبیری از طبل
جنگی دارند و آن را دعوت و بانگ حضرت حق بر می‌شمرند.
در نگاه ایشان، کسی لایق شنیدن این بانگ الهی است که
وجودش از ظلمت خالی شده باشد و صدای عشق را بشنود:

حق کند زین بانگ طبل آواز من
کو صدایی جز ز چنگ و ساز من؟
جان من بر جسم من زین طبل‌ها
زد صدا حالی که بشتاب و بیا
حق مرا زد بانگ حالی ز ارجعی
کی نبوشد راز حق را مدعی
او چنین داند که بانگ طبل ازوست
کر بود گوش وی از پیغام دوست
جان او چون در حجاب ظلمت است
ظلمتش مانع ز نورانیت است (همان: ۴۹)

و در جای دیگر، عشق و نوای حق و یا به تعبیری دیگر، جذبۀ حضرت
حق را انگیزۀ حرکت حسین به سمت قتلگاه معنا می‌کند:

چون که شاه عشق را در کربلا
عشق زد در دشت جانبازی صلا ... (همان: ۴۲)

صفی‌علی‌شاه، بسیار هنرمندانه صحنۀ وداع حضرت حسین(ع) با
خواهر گرامی‌اش را به تصویر می‌کشد و موضوعات و مقامات عرفانی را
در قالب مکالمۀ ایشان بیان می‌دارد.

شاعر در جوف این مکالمه، به تبیین شخصیت عرفانی حضرت
حسین(ع) هنگام نبرد و بعد از آن می‌پردازد و اشاره‌ای به سیر و سلوک
حضرت زینب(س) بعد از شهادت برادر دارد. حسین بن علی(ع) در هنگام
وداع با خواهر، آخرین حجاب‌ها را از پس چشم وی می‌گشاید و سرّی از
اسرار الهی را برای او مکشوف می‌سازد و در خطاب به او چنین می‌گوید:
ای خواهر، سلوک عارفانۀ تو در زنجیر و سلسله خواهد بود. تو معیار و

محک امتحان الهی بر مردم هستی. رضا به حکمت و قضای الهی بده،
که لیاقت بلای الهی و میخ الهی را داری.

شاعر معتقد است هر کسی لیاقت بلا و محن الهی را ندارد. به اعتقاد
عین‌القضات، هر چه عشق رو به فزونی نهد، جفای معشوق نیز افزون‌تر
خواهد شد: «جفا می‌کشد که تو را به بود و یا یقین می‌دان که اگر عزیز
نبودی، تو را اهل جفا ندیدندی. بار بر قدر قوت عشق نهند بر هر کس...»
(ابوالقاسمی، ۱۳۸۴: ۴۸).

صفی‌علی‌شاه در پایان این بخش اشاره‌ای به هم‌سلوک بودن حضرت
زینب(س) و حضرت سجّاد(ع) دارد و در جوف مطالب، اشاره‌ای به اطاعت
حضرت زینب از برادرزاده‌ی خویش، به عنوان امام و مقتدا، دارد و بار دیگر
ادب مرید نسبت به مراد را در این قالب جلوه‌گر می‌سازد:

هان، برو زینب، که خواهی شد اسیر

هست جانت زین اسیری ناگزیر

حق تو را خواهد اسیر سلسله

از رضای حق مکن خواهر گله

حق تو را خواهد اسیر از بهر آن

که نماید خاکیان را امتحان

از اسیری تو حق را حکمتی ست

شیر حق را در اسیری شوکتی ست

چون اسیرت خواست حق، چالاک شو

زیر بار امر حق بی‌باک رو

آفرین از حق به جانب زین بلاست

مرحبا جانی کش از حق مرحباست

چون خدایت مرحبا گوید به جان

منت از حق دار زین بار گران

تو که همچون جغد ویران مسکنی

شاه‌باز دست شاه ذوالمنی

گر شوی بی‌منزل و مأوا، سزااست

تو حقی گو ذات حق را جا کجاست

گنج توحیدی تو، از ویران مرنج

زانکه در ویرانه باشد جای گنج

چون به زنجیر اوفتادی، شاد باش

بند را همدست با سجّاد باش

باش هم‌زنجیر با او در سلوک

هم مطیع امر آن رأس الملوک

هر دو زنجیر بلا را قابلید

زانکه از یک دوده و یک حاصلید (صفی اصفهانی، ۱۳۴۱: ۴۷-۴۹)

و در ادامه، حضرت حسین(ع) اسارت و راه شام را نردبان عشق
حضرت زینب(س) به سوی معراج الهی معنا می‌کند:

وان ره شام بلا را امتحان

زود گردد صبح، شام ره‌روان

نردبان عشق باشد راه شام

زان به معراج آبی ای احمدمقام

راه شام ای جان من، منهج توست

زان خرابه شام غم معراج توست (همان: ۵۸-۵۹)



و در پایان، صفی‌علی‌شاه از زبان امام حسین(ع) سلوک عارفانهٔ حسین را وایسته به سلوک زینب کبری(س) دانست، که تا این سلوک سر نگیرد، حق و حسین آشکار نمی‌شوند:

من بدون این اسیری گر شهید
می‌شدم، هم باز حق بُد ناپدید
آن اسیری زین شهادت بس سر است
در اسیری تو حق پیداتر است (همان: ۶۲)

صفی‌علی‌شاه در ابیات زیادی اشاره به مقام فناء فی الذّات و بقاء بالله امام حسین(ع) دارد و این موضوع را همان‌طور که گفته شد، در وداع آخر، زمانی که حضرت زینب(س) جویای نشان برادر بعد از شهادت است، او را غرقه در دریای توحید و وحدت الهی توصیف می‌کند:

عزم میدان کرد چون حلال عشق
زینب از پی با زبان حال عشق
گفت کای لب‌تشنهٔ بحر وصال
بعد از اینت در کجا بینم جمال؟
گفت بیرون از مکان و لامکان
چون شدی، یابی ز دیدارم نشان
زانچه ناید در گمان و در قیاس
من بروم زین پس، ای گردون‌اساس
گرچه چشمی هم که باشد حق‌شناس
حق مطلق بینم در این لباس
تا چه جایی کز لباس آیم برون
وین لباس تن فتد در خاک و خون
کس چه داند کاندرا آن دم کیستم؟
بتعین ذات فردا نیستم

مطلقم از درک وهم و روح و جسم
برترم از عقل و عشق و رسم و اسم
اسم‌ها و رسم‌ها اندر بیان
هست آثاری ز ذات بی‌نشان
بر مُسمّا اسم‌ها باشد دلیل
ورنه بی‌اسم است آن ذات جلیل
زین سپس من عین آن ذات حقم
زین تعین‌ها که دانی، مطلقم (همان: ۴۲-۴۳)
این ویژگی نه تنها شامل حال و مقام امام حسین(ع) است، بلکه بر
اصحاب عاشورایی و کشتگان کربلا نیز صدق می‌کند:

کشتگان کربلا عین حقند
زانکه غرق عشق هوی مطلقند
جمله یعنی کشتگان کربلا
زان فنا گشتند عین یک بقا
جان هفتاد و دو نور ای نور عین
واحد است و واحدی عین حسین
اولیا کایات حق و راشدند
خود به معنی هم احد هم واحدند
زان که در بحر فنا مستغرقند
فارغ از تمییز عقل فارقد (همان: ۳۹)

صفی‌علی‌شاه در بخش اصحاب عاشورایی، به مفاهیم کلیدی عرفانی از جمله: «فنا»، «بقا»، «استغراق»، «مقدم بودن فنا بر بقا»، «عقل» و «عشق» اشاره‌ای دارد.

خواجه عبدالله انصاری، در کتاب صدمیدان به ارتباط بین «فنا» و «بقا» پرداخته است: «از میدان فنا میدان بقاست. علایق منقطع و اسباب مضمحل و رسوم باطل و حدود متلاشی و فهوم خالی...» (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۴۰).

و همچنین در کتاب شرح التعرف مرحلهٔ بقا بعد از فنا قرار دارد: «آن کس که او باقی باشد به حق، فانی باشد از نفس خویش. آنچه کند، به جز منفعت را کند از بهر خویش و نه دفع مضرت را از خویشتن» (همان).

نتیجه

عشق به پروردگار آتشی است که به هرچه برسد، آن را می‌سوزاند و انوار فروزانی است که به هرچه بتابد، روشن و منورش می‌گرداند. حادثهٔ عاشورا در حقیقت ثمره و محصول این عشق و ارادت است.

اشعار عرفانی عاشورایی، بیانگر اوج تجلی عشق و عرفان و نفوذ آن در اعماق وجود حضرت و مریدانش است و بازتاب وسیع آن را می‌توان در مثنوی زبدة الأَسْرار مشاهده کرد. امام حسین(ع) در این مثنوی در نماد یک پیر الهی مجسم شده است و مرحله به مرحله، یاران خویش را با توجه به ظرفیت‌های درونیشان هدایت می‌کند و صفی اصفهانی به ترسیم سلوک یاران و تطبیق آنان با وادی‌های عرفانی پرداخته است.

پی‌نوشت

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

کتابنامه

- ابوالقاسمی، سیده مریم، ۱۳۸۳، اصطلاحات و مفاهیم عرفانی دیوان شمس. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۲۵، لغتنامهٔ دهخدا. تهران: سازمان لغتنامه.
- نجم‌الدین رازی، ۱۳۷۳، گزیدهٔ مرصاد العباد. به انتخاب محمدامین ریاحی. تهران: علمی.
- سجادی، سید جعفر، ۱۳۸۷، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. تهران: طهوری.
- سعیدی، گل‌بابا، ۱۳۸۳، فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی. تهران: شفیعی.
- صفی‌علی‌شاه، شاه‌حسن، ۱۳۴۱، زبدة الأَسْرار. تهران: نگاه مطبوعاتی صفی‌علی‌شاه.
- عطار نیشابوری، فریدالدین، ۱۳۷۷، منطق الطیر. تصحیح محمدجواد مشکور. تهران: الهام.
- عزالدین کاشانی، ۱۳۸۱، مصباح‌الهدیة و مفتاح الکفایة. تصحیح و توضیح عفت کرباسی - محمدرضا برزگر خالقی. تهران: زوّار.
- کلانتری، ابراهیم، ۱۳۸۱، سلوک خونین. قم: دفتر نشر معارف.
- گوهرین، سیدصادق، ۱۳۶۷، شرح اصطلاحات تصوف ج ۷ و ۸، تهران: زوّار.

